روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۳۰ اذان صبح فردا ۴:۳۵ طلوع آفتاب ۶:۱۲

روزنامه شرق

یکشنبه ۹مرداد ۱۳۹۰ • ۲۹شعبان ۱۴۳۲ • ۳۱جولای ۲۰۱۱ • سال هشتم • شماره پیاپی ۱۳۰۷ • شماره ۳۸۳ دوره جدید • ۲۰صفحه

تدوین تازه‌ترین اثر شمس لنگرودی

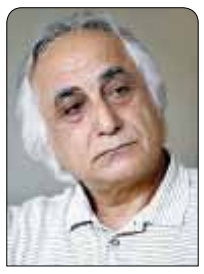

شمس لنگرودی درباره کارهایی که در دست انجام دارد، گفت: همچنان به نوشتن زندگی‌نامه‌ام مشغول‌ام که قبلا عنوان «آنچه من از زندگی دانستم» را برای آن در نظر گرفته بودم؛ ولی احتمالا نامش «دامن بلقیس» باشد. از سویی دو سالی است که آرام آرام مشغول نوشتن یک‌سری گزین‌گویه بودم که حدود ۲۰۰ جمله شده و اکنون مشغول ویراستاری آنها هستم. نام «آنچه من از زندگی دانستم» را برای این کتاب درنظر گرفته‌ام. در عین حال به تدوین مجموعه دیگری از شعرهایم هم مشغول هستم.

زاویه

هفت پرده در باب ماهواره

نفوذ به روبه‌رو

ناصر صفاریان
مستندساز و منتقد سینما

■ ۱- با افزایش تعداد شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان، میزان استفاده از تولیدات داخلی روزبه‌روز زیادتر می‌شود و این مساله، نوعی یکدستی و تشابه میان کانال‌های- اغلب لس‌آنجلسی- ایجاد کرده؛ به‌طوری که در مروری گذرا، آنچه بیش از همه به چشم می‌آید، فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی این سال‌هاست. به گونه‌ای که انگار مشغول تماشای یکی از کانال‌های تلویزیون خودمان هستیم.

۲- کانال‌های- اغلب تجاری- فارسی‌زبان بی‌کیفیت که نمایش محصولات داخل کشور را راهکاری می‌دانند برای پر کردن رایگان آنتن، نه فقط به این مساله که به جذب مخاطب هم نظر دارند و می‌دانند این آثار، هم در میان بینندگان خارج‌نشین و هم در بین تماشاگران داخلی تماشاگر دارد.

۳- به جز این، شبکه‌های کمتر حرفه‌ای که اغلب با گروهی چندنفره اداره می‌شوند، کانال‌های حرفه‌ای و دارای کادر گسترده هم به سراغ فیلم‌های ایرانی تولید داخل رفته‌اند و در جدول برنامه‌های خود جایی برای این آثار باز کرده‌اند: فیلم سینمایی، فیلم کوتاه داستانی و فیلم مستند.

۴- این روزها، فیلم ایرانی آنقدر در شبکه‌های دارای بیننده ایرانی جا دارد که حتی شبکه مشهور عربی ویژه پخش فیلم هم، هر هفته زمانی را به یک فیلم ایرانی این سال‌ها اختصاص می‌دهد.

۵- نوع انتخاب‌ها هم اغلب به گونه‌ای است که حتی اگر به دید توطئه به قضیه نگاه کنیم، جز موارد انگشت‌شمار چیزی عایدمان نمی‌شود و نمی‌توانیم این توطئه را به همه موارد گسترش دهیم؛ به طوری که سریال‌های دفاع مقدسی، سریال‌های مذهبی «یوسف پیامبر» و «حضرت ابراهیم» و حتی فیلم مورد حمایت «اخراجی‌ها» را می‌توان در این فهرست سراغ گرفت.

۶- خب، در این وانفسای نگرانی از نفوذ محصولات آن طرف، چه بهتر از اینکه حرف این طرف و محصول این طرف، از زبان و از جایگاه آن طرف عرضه شود؟

۷- اعتقاد بنده این است که باید از این وضعیت استقبال کرد و به آن پروبال داد. حتی اگر آن طرف را صددرصد دشمن بدانیم و فعالیت‌شان را دشمنی؛ این یعنی نفوذ به قلب دشمن، یعنی پیروزی برای این طرف. خب، مگر بد است؟

به‌عبارت دیگر

کمال‌الملک و دانشکده هنرهای زیبا

احمدرضا دالوند

روزی در محضر استاد پیشکسوت نقاشی معاصر محمود جوادی‌پور بودم، سخن از کمال‌الملک رفت، استاد گفت: «من کمال‌الملک را ندیده‌ام، اما حلقه اول شاگردان او را از نزدیک می‌شناختم. حلقه اول شاگردان کمال‌الملک حسین شیخ، محمود اولیا، علی‌اکبر یاسمی، علی‌محمد حیدریان و اسماعیل آشتیانی بودند.» استاد جوادی‌پور اضافه کرد: «من شاگرد علی‌محمد حیدریان بوده‌ام، در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران» و افزود: «این دانشکده براساس آکادمی بوزار پاریس بنا شد. در آن سال‌ها، ما دانشجویان رشته نقاشی، دقت و ساخت‌وساز را از آقای حیدریان می‌آموختیم و آزادی قلم و حرکت در مسیر هنر جهانی را از یک استاد فرانسوی به نام «مادام آشوت» یاد می‌گرفتیم. (مادام آشوت، همسر آقای دکتر امین‌فر بود) با تاسیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و با آشنا شدن تدریجی با مفاهیم نو، تاثیرات کمال‌الملک آرام آرام کاهش پیدا می‌کرد. نشانه این کاهش حضور نوعی آزادی قلم و ابداع شخصی و دور شدن از کپی‌برداری بود. از استاد جوادی‌پور می‌خواهم اشاره‌ای به شاگردان خود داشته باشد. نام بردن از یک یا چند شخص خاص برایش دشوار است، اما با حوصله نام می‌برد: صادق بریرانی، مهری یاسمی، محمدابراهیم جعفری، حسن محجوبی، غلامحسین نامی، مرتضی ممیز، محمد احصایی، محمدرضا جودت، سیروس مالک، علی‌اکبر صادقی، غلامعلی مکتبی، محمد بهرامی، آراماسیس هونانیان، اسماعیل شاهرودی، ایراندخت محصص، ژاله طباطبایی و... می‌گوید: «تقریبا اکثر کسانی که از سال ۱۳۳۲ به بعد دانشکده هنرهای زیبا را گذرانده‌اند، شاگرد من بوده‌اند، خیلی‌ها هم شاگرد شاگردان من بوده‌اند.» در مورد همکارانش در هیات علمی دانشکده می‌گوید: «کادر آموزشی همکارم در آن زمان علی آذرگین، جواد حمیدی و بهجت صدر بودند.» بعدها که جوادی‌پور به ریاست دپارتمان تجسمی نایل می‌شود، افراد دیگری به کادر آموزشی اضافه شدند: سیما کوبان و جلال شباهنگی، مرتضی ممیز و...

برداشت آخر

«کیارستمی» پوستر فیلم «یه حبه قند»را طراحی می‌کند

چگونه با دست‌هایمان بیندیشیم

حمید جعفری

«مارتین هایدگر» در بخشی از کتاب «چه باشد آنچه تفکر خوانندش» به نکته جالبی اشاره می‌کند: «چگونه با دست‌هایمان بیندیشیم.» حالا قرار است «عباس کیارستمی» به عنوان یک گرافیست طراحی پوستر فیلم «یه حبه قند» ساخته رضا میرکریمی را آغاز کند. به واقع تا چندی دیگر باید منتظر تفکر دست‌های کیارستمی روی پوستر فیلم «یه حبه قند» بود. جدا از اینکه پوستری که کیارستمی طراحی می‌کند از نظر صاحب‌نظران چه از آب در خواهد آمد، این خبر در ذات خود تبلیغ مناسبی برای فیلم «یه حبه قند» به شمار می‌رود. هرچند که بسیاری از فیلم‌هایی که چه پیش از این و چه در حال حاضر اکران شده‌اند از مواد تبلیغاتی از جمله طراحی پوسترهای مناسبی بهره‌مند نبوده‌اند. بهره‌وری که می‌تواند در بازار آشفته مخاطبان سینمای ایران که طبق آمار هر ایرانی به طور میانگین هر شش سال یک‌بار به سینما می‌رود چتر اکسیژن مناسبی برای ادامه حیات ارتباط سینما و مخاطبانش باشد. نیاز به این چتر اکسیژن آنقدر اورژانسی است که چندی پیش کاشف به عمل آمد که طرح پوستر چند فیلم کپی برابر اصل پوستر فیلم‌های معروف هالیوودی است! تیرماه جاری «امیرشیبان خاقانی» طراح پوستر فیلم‌های سینمایی اعتراف کرد که پوستر فیلم «جرم» کپی شده از پوستر فیلم «ساعت بیست و پنجم» است. البته در همین روزها اعلام شد، گرافیک محیطی فیلم سینمایی «حوالی اتوبان» و «محاکمه در خیابان» هم کپی شده از آثار تبلیغاتی فیلم‌های «بهترین از بروکلین» و «بازیکن» است. خاقانی با پذیرفتن این کپی کاری در این‌باره نوشت: «اشتباه بزرگی که از اینجانب سر زده، امضای من کنار تعدادی از این آثار بوده است. این نکته را در هر اثر هنری مهم می‌دانم که باید امضای اثر متعلق به خالق آن باشد و کاملا اشتباه خود را در این زمینه می‌پذیرم و به هیچ عنوان منکر آن نمی‌شوم.» «نورالدین زرین‌کلک» تصویرگر و انیماتور بنام ایرانی در گفت‌وگو با «شرق» درباره کپی برابر اصل پوسترهای سینمایی در ایران می‌گوید: «در اینجا دو نکته وجود دارد، یکی اینکه از جهل مخاطب سوءاستفاده می‌شود چراکه سرقت هنری صورت گرفته و دومین عامل مهم هم این است که کار توسط این افراد ارزان تمام می‌شود.» اما زرین‌کلک درباره انتخاب کیارستمی برای طراحی پوستر فیلم سینمایی «یه حبه قند» گفت: کیارستمی در کنار فعالیت‌های دیگرش گرافیست خوبی به شمار می‌رود، صاحب ذوق است و پوسترهای خوبی می‌تواند طراحی کند و این اتفاق باید گسترش پیدا کند و تهیه‌کننده‌های سینمایی هم خست را کنار بگذارند. اما باید اضافه کرد که ما گرافیست‌های قدرتمندی داریم که به آنها باید فرصت داده شود و از لحاظ مالی تامین شوند، چراکه کار هنری در جذب تماشاگر موثر است.» پوستر فیلم‌های سینمایی و حتی تیتراژ یک فیلم سینمایی می‌تواند موقعیت جذب تماشاگر یک فیلم را تغییر دهد. گاه تیتراژ یا پوستر یک فیلم آنچنان حقیر و ناتوان است که حتی باعث نزول شأن فیلم‌ها می‌شود اما در مقابل تیتراژ و پوسترهایی بودند که جریان ساز بودند. فیلم «پلنگ صورتی» با تیتراژی شروع شد و اهمیت پیدا کرد که جریان و سریال «پلنگ صورتی» پس از آن ساخته شد. به قول «هایدگر»؛ داشتن تصاویری محدود که سرشار از حیات باشد، بهتر از دارا بودن انبوهی از تصاویر بی‌معناست.

کارتون خواب

حسن کریم‌زاده
www.karimzadehstudio.com

کاروانسرا

تراژدی یک مرد مسخره

اطلاعات غلط

رضا ساکی

■ دیروز از انتشارات زنگ زدند و گفتند هرچه سریع‌تر خودت را برسان که کار واجب داریم. نامه‌ای برایم آمده بود درباره آخرین کتابم. توی نامه نوشته بود:

پیرو نامه فلان درخصوص کتاب بهمان به استناد فلان و فلان با تغییرات ذیل چاپ کتاب بلامانع است:

- نام «نیما» مناسب شخصیت مرد داستان نیست و باید تغییر کند و بعد از تغییر آن باید برای نام شخصیت زن داستان هم فکری کرده شود، زیرا ممکن است نام «سارا» با نام جدید شخصیت مرد تناسب دراماتیک نداشته باشد.

- در صفحه ۴۵ کتاب در فصل دوم عبارت «آمبولانس بعد از نیم ساعت بعد بالای سر نیما رسید»، حذف و به جای آن از عبارت «آمبولانس بعد از پنج دقیقه بعد بالای سر نیما رسید»، استفاده بشود.

نامه را خواندم و گفتم خب؟ مدیر نشر بلند شد دستانم را فشار داد و گفت: مبارک است تغییرات را اعمال می‌کنیم و می‌دهیم چاپخانه و به امید خدا اجازه پخش‌اش را هم زود می‌گیریم. دستم را پس کشیدم، گفتم: یعنی چه تغییرات را اعمال می‌کنیم؟ قهرمان داستان من «نیما» است نه کس دیگر، مگر می‌شود «نیما» را عوض کرد. مدیر نشر لبخندی زد و گفت: نیما یا رامین چه فرقی می‌کند؟ منگ شده بودم، به زحمت بر عصبانیت خودم غلبه کردم و گفتم: گیرم رامین، ولی آمبولانس باید بعد از نیم ساعت بالای سر نیما یا رامین برسد تا شخصیت مرد فوت کند. اگر آمبولانس زود برسد و شخصیت نمیرد، کل داستان به هم می‌ریزد. مدیر باز لبخندی زد و گفت: در داستان طوری بنویس که ماشین محکم‌تر به رامین بزند تا در دم فوت کند. گفتم: نیما سکته می‌کند، ماشین کجا بود؟ مگر داستان را نخوانده‌اید؟ اصلا من دوست دارم شخصیت مرد داستانم این طوری بمیرد...

بعد از بحث و جدل بی‌نتیجه داستانم را زیر بغل زدم و از انتشارات بیرون آمدم و نگذاشتم بلایی بر سر «نیما» و «سارا»ی داستانم بیاورند. مگر می‌شود به نیما گفت رامین، نیما عصبی است و زیاد سیگار می‌کشد از کجا معلوم رامین هم همین‌طور باشد، نمی‌شود که، دیمی که نیست...

با خودم حرف می‌زدم و در خیابان راه می‌رفتم که متوجه شدم عده‌ای دارند عده‌ای دیگر را می‌زنند، فهمیدم دارند برای کانال‌های خارجی خوراک تهیه می‌کنند پس بلافاصله به ۱۱۰ زنگ زدم و روند تهیه خوراک را گزارش دادم و از ترس اینکه در دام خوراک کانال‌های ماهواره‌ای نیفتم، سوار تاکسی شدم. سر چهارراه دیدم هنوز آن عده دنبال آن عده دیگر هستند و حتی بدون توجه به چراغ قرمز از تقاطع گذشتند. در همین حال دو مامور موتورسوار کنار تاکسی ایستادند، شیشه را پایین کشیدم، گفتم: خسته نباشید از آن طرف رفتند، یکی‌شان گفت: کیا؟ گفتم: آنها، یکی دیگرشان گفت: ما الان در مرخصی هستیم و داریم می‌رویم شمال، معذوریم. خواستم چیزی بگویم دیدم آن عده دارند برمی‌گردند به سمت چهارراه و همچنان عده دیگر را دنبال می‌کنند، فریادکنان از ما گذشتند تاکسی رفت به سمت خیابان جمهوری. دیشب در اخبار می‌دیدم آقایی آمده بود، می‌گفت امروز شایعاتی مبنی بر چاقوکشی در انظار عمومی منتشر شده است که ما با اطمینان می‌گوییم دوربین‌های ما در سطح شهر حتی تصویر یک ناخن‌گیر را حین ارتکاب جرم ضبط نکرده‌اند. همین‌طور که داشتم اخبار گوش می‌کردم چشمم افتاد به صفحه اول روزنامه ورزشی روی میز که با تیتر درشت نوشته بود: به سرمربی تیم ملی فوتبال اطلاعات غلط می‌دهند. امروز صبح زنم برای دهمین بار طی هفته گذشته من را «عزیزم» خطاب کرد و بعد هرچه از دهنش درآمد، خرج خودم و خانواده‌ام و کتابم کرد. مسخره است که حتی زن آدم هم درک نمی‌کند نیما نمی‌تواند رامین باشد و عزیزم کلمه خوبی برای شروع دعوای زناشویی نیست.

زخمه

مشکلات مشترک

داریوش پیرنیاکان
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

چندی پیش یکی از دوستان حکایت پر معنایی برایم نقل کرد. از این قرار: «موشی در خانه صاحب مزرعه تله موشی دید به مرغ و گوسفند و گاو خبر داد. همه گفتند: تله موش مشکل توست به ما ربطی ندارد! از قضا ماری در تله افتاد و زن مزرعه را گزید! از مرغ برایش سوپ درست کردند! گوسفند را برای عیادت‌کنندگان سر بریدند! گاو را برای مراسم ترحیم کشتند! و در این مدت موش از سوراخ دیوار نگاه می‌کرد و به مشکلی که به دیگران ربطی نداشت فکر می‌کرد!» بعد از شنیدن این حکایت به یاد نشستی افتادم که با جمعی از دوستان و همکاران موسیقیدان داشتیم و بنا بود که پیرامون مسایل و مشکلات و راه‌های مواجهه با آن به گفت‌وگو پردازیم. در میان گفت‌وگوها یکی از دوستان گفت من که کارم را دارم انجام می‌دهم و تاکنون مشکلی هم برایم پیش نیاورده‌اند! به فکر فرو رفتم و بی‌درنگ یاد حکایت بالا افتادم و این پرسش از ذهنم گذشت، چرا ما همیشه تنها و تنها به خویشتن و مشکلات خود می‌اندیشیم. بحث بر سر این نیست که اساسا برای یک فرد یا چند نفر خاص مشکلی روی ندهد و کارشان بدون گره و مانعی راه افتد، بلکه بحث این است که مشکلات اساسی و بنیادینی بر سر راه موسیقی و موسیقیدان است که باید مرتفع شود. سال‌هاست که موضوع موسیقی و بود و نبود آن از زوایای مختلف و متفاوت مطرح بوده و مشکلات آن با هدف برطرف‌کردن از سوی برخی از هنرمندان آگاه و دلسوز همواره به چالش کشیده شده است. البته ناگفته نماند که یک روی سکه مشکلاتی است که در بخشی از مسوولان نسبت به موسیقی و به تبع آن در فرهنگ عمومی وجود دارد. روی دیگر سکه نبود حساسیت میان خود موسیقیدانان نسبت به مسایل صنفی و جدی نگرفتن این مشکلات از طرف آنان است؛ آیا خود موسیقیدانان در مواقع ضروری جهت دفاع از کیان موسیقی همدل و همگام با یکدیگر مواضع اصولی و پیگیر داشته‌اند؟ متاسفانه در سال‌های اخیر شاهد برخی کج‌سلیقگی‌ها و بداخلاقی‌ها از طرف بعضی از موسیقیدانان بنام بوده‌ایم که مسایل و مشکلات کاری و تکنیکی همکاران خود را به رسانه‌ها و جراید کشانده و موجب رنجش آنان و وهن موسیقی شده‌اند به نظر نگارنده این گونه برخوردها شایسته موسیقیدانان بنام که در میان مردم از جایگاه ویژه‌ای نیز برخوردار هستند نیست. بیان کردن مسایل درونی به این شیوه، موسیقیدانان را از آسیب‌شناسی و واکاوی آسیب‌های جدی موسیقی باز می‌دارد و در مقابل میدان را جهت تاختن مخالفان موسیقی آماده می‌کند. در برهه‌ای که آشفتگی در ارایه موسیقی – چه از طریق رسانه‌های دولتی و چه از طریق انتشارات خصوصی – به مرز غیرقابل تحملی رسیده است، آیا سزنده است همدیگر را نفی کردن و کوبیدن! آیا هنگام آن نرسیده است که با همگامی و همدلی هر چه بیشتر در نهادی صنفی همچون «خانه موسیقی» یا به قول بزرگواری «خانه عشق» به آسیب‌شناسی موضوعات مختلف موسیقی پرداخته و راه‌کارهای برون‌رفت از این معضلات را یافته و مشکلات را یک به یک از پیش‌رو برداریم؟ به یاد داشته باشیم که مشکلات فرا روی موسیقی مشکل همه موسیقیدانان است.

مطالعات فرهنگی ایرانی

در دفاع از روشنفکر عمومی دانشگاهی-۳

«دانشگاهی» ممتاز

نعمت‌الله فاضلی
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

در «خرده فرهنگ استادان» امروز ایران، روشنفکری عمومی نوعی فعالیت پایین‌تر از فعالیت دانشگاهی و تخصصی است. به عبارت دیگر، در سلسله مراتب منزلت‌های علمی، کسی که دارای تخصص در یک زمینه خاص است، نسبت به کسی که در زمینه کلیت جامعه و فرهنگ ایده‌پردازی می‌کند، شأن بالاتری دارد. این تلقی ناشی از موقعیت دشوار استادان دانشگاه برای ایفای نقش روشنفکر عمومی است. از آنجا که اکثریت استادان قادر به ایفای چنین نقشی نیستند، لاجرم وضع موجود به یک ارزش بالاتر تبدیل شده است. شاید به این دلیل است که در سال‌های اخیر برخی از روشنفکران عمومی ما مثل سیدجواد طباطبایی تمایلی ندارند که «روشنفکر» شناخته شوند. این هم از تناقضات جامعه ماست که افراد مولد فکر (روشنفکران) جایگاهی پایین‌تر از مصرف‌کنندگان اندیشه‌های آنها (مدرسان) داشته باشند. ارزش فکری و کار خلاقه و همچنین قدرت تاثیرگذاری و میزان سودمندی فعالیت روشنفکران عمومی به مراتب ارزشمندتر از هر نوع فعالیت تخصصی در رشته‌های علوم‌انسانی و اجتماعی است. ریچارد پاسنر در مقدمه کتاب «روشنفکران دانشگاهی» (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که «روشنفکری عمومی دانشگاهی» یک فعالیت حرفه‌ای و نوعی تخصص است. روشنفکر عمومی دانشگاهی صرفا کسی نیست که برای مخاطبان غیرمتخصص در زمینه موضوعات عمومی می‌نویسد و تنها سهمی در بازی سیاست دارد؛ بلکه روشنفکر عمومی دانشگاهی کسی است که چشم‌انداز، روحیه، دانش و شخصیت یک فرد دانشگاهی برجسته و ممتاز را دارد. روشنفکر عمومی دانشگاهی، یک «دانشگاهی ممتاز» است که از همکاران دانشگاهی‌اش سرآمد می‌باشد. پاسنر با استناد به سخنان پی‌یر بوردیو می‌نویسد: روشنفکر کسی است که استقلال و آزادی در برابر قدرت و قدرتمندان دارد، ایده‌های متداول و جاری را نقد و از ساده‌سازی پرهیز می‌کند و پیچیدگی مسایل را در نظر می‌گیرد. چنین فردی در نظام دانشگاهی یک روشنفکر عمومی است. با این معیارها در نظام دانشگاهی ایران فعالیت روشنفکر عمومی دانشگاهی اگر ناممکن نباشد، دشوار است. این‌گونه است که ما با یک تناقض بزرگ در جامعه امروز ایران از نظر گسترش دانشگاه‌ها و رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی از یک سو و جلوگیری از محققان این رشته‌ها برای ایفای نقش و وظیفه حرفه‌ای آنها در شناختن و شناساندن جامعه فراپیچیده ایران روبه‌رو هستیم.

نگاه

هزار نوع اثر، هزار نگاه-۲

فریدون مجلسی

مرقوم فرموده‌اند نقد و داوری درباره این‌گونه آثار ادبی معمولا بر اساس دو ویژگی انجام می‌شود: «یکی براساس ذوق و سلیقه و جهان‌بینی ماست و اگر نوشته‌ای برخلاف آن باشد به آن واکنش نشان می‌دهیم و آن را نمی‌پذیریم و گاه داوری بر اساس معنا و ساختار [است]. در ویژگی دوم داوری صرفا برحسب دیدگاه علمی و فنی شناخت ما از ساختار و معنای داستان است و ذوق و سلیقه و عقیده خود را در آن دخالت نمی‌دهیم و از نظر «علمی» چنین آثاری را مورد تایید قرار می‌دهیم و برای آنها ارزش قایل می‌شویم.» جل‌الخالق! این چه علمی است که بر سلایق حاکم است؟ کتاب غذای روح است. مثل آن است که دوست داشتن فسنجان یا آبگوشت سلیقه‌ای است. اما خوراک سوسک را اگر بیماری‌زا نباشد و ویتامین، پروتئین، چربی و املاح کافی داشته باشد حتی اگر آن را دوست نداشته باشیم باید خوب بدانیم و آن را بپذیریم چون داوری علمی است! اما این‌گونه داوری مرا به یاد فرمایش بوش پسر می‌اندازد که دست‌کم بی‌پرده و صریح گفت: «هر که با ما نیست، دشمن ماست!» قطعا همه آزاد هستند که اثری و نویسنده‌ای را بپسندند یا نپسندند و حق دارند با مصداق و نمونه پنبه طرف را هم بزنند و نظرات خودشان را در رد یا تایید مطالب آن به آگاهی دیگران برسانند. اما اینکه ژدانُف‌وار سلیقه خود را علم بدانیم و مکتب زورکی خود را همچون او که مکتبش را رئالیسم سوسیالیستی نامیدند، ملاک داوری بدانیم و حکم صادر کنیم، آن‌وقت خطرناک می‌شویم. ایشان ادبیات را به دو نوع تقسیم کرده‌اند: «ادبیات تفریحی و ادبیات جدی و تفسیری. ادبیات جدی و تفسیری آن گروه از آثار ادبی را در برمی‌گیرد که آرزوی انسان را برای درک کُنه واقعیت جامه‌عمل می‌پوشاند تا انسان از این طریق خود را بسازد و متعالی کند... شاهکارهای ادبی مانند «جنایت و مکافات» داستایوسکی، «جنگ و صلح» لئو تولستوی... به بحثی تاریخی در باب ادبیات جهانی و تفکیک ادبیات خوب از ادبیات عامه‌پسند پرداخته‌اند و معتقدند «از یک‌سو اکثریت رمان‌هایی را که داوران روشنفکر بسیار تحسین می‌کنند و ارزشمند می‌شمارند، توده مردم تقریبا به هیچ‌وجه نمی‌خوانند و از سوی دیگر روشنفکران نیز کتاب‌های پر فروش نیمه‌روشنفکرانه و همچنین کتاب‌های پرتیراژی را که اکثریت عامه می‌پسندند «به دیده تحقیر» می‌نگرند! و تقریبا از خواندن‌شان اجتناب می‌کنند.» سپس مقایسه‌ای میان خوانندگان روشنفکر دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با خوانندگان کنونی «جریان‌های ناسالم و هرز رمان‌گونه‌ها» کرده و معتقدند اکنون جای آن خوانندگان را «زنان خانه‌دار» گرفته‌اند! بنازم به این همه خودباوری و اعتمادبه‌نفس فروتنانه! و سپس کلیاتی از کتاب خود و نظرات دیگران درباره «نشانه‌های کتاب خوب» آورده‌اند. درباره این دو کتاب مرقوم فرموده‌اند: «من یکی از این رمان‌ها را خوانده بودم و دیگری را که به تازگی در کشور دیگری جایزه برده بود، نخوانده‌ام. اما همفکران من، آن را نیز از نوع رمان اول می‌دانند و اعتباری برای آن قایل نیستند؛ رمان‌هایی که در بدو انتشار اغلب فروش بالایی دارند و به چاپ‌های متعدد می‌رسند...

خبر

زندگی سلطان موادمخدر در سینما

■ **ایسنا:** برد فورمن کارگردانی یک پروژه سینمایی درباره سلطان موادمخدر در آمریکای جنوبی را بر عهده گرفت. به گزارش ورایتی، الیور استون، تهیه‌کنندگی این فیلم با موضوع قاچاق ماده مخدر «کوکایین» در کلمبیا را بر عهده دارد. در فیلم «اسکوبار» که براساس زندگی «پابلو اسکوبار» قاچاقچی مشهور و بین‌المللی موادمخدر اهل کلمبیا ساخته می‌شود، «جاستین برفایلد»، «جیسون فلتز»، «جیمز ریچ» و «استون» را در تهیه این فیلم یاری خواهند کرد. فیلمنامه اسکوبار براساس کتاب پرفروش «کشتن پابلو» نوشته «مارک بودن» نوشته خواهد شد که درباره دستگیری و قتل پابلو اسکوبار به نگارش درآمده است. کشتن پابلو نیز یک اثر بیوگرافیک درباره اسکوبار است که تولید آن از سال پیش با بازی «خاویر باردم» و «کریچن بیل» درباره این قاچاقچی معروف با کارگردانی «جو کارناهان» آغاز شده است.